

بررسی نقش نهادهای آموزشی در گسترش علم و دانش در دولت امیران سامانی (خراسان بزرگ)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۸

فرحناز کهن^۱

چکیده

نهادهای آموزشی از جمله نهادهای بنیادی جامعه به حساب می‌آیند. اهمیت نهادهای آموزشی در تأثیرگذاری بر تمدن‌ها بدان حد است که بدون نهادهای آموزشی، هیچ تمدنی راه به جایی نخواهد برد. از این‌رو، دانشگاه‌ها، حوزه‌های علمیه، مدارس، پژوهشگاه‌ها، مراکز تحقیقاتی و ... کانون انباشت علم برای تمدن‌سازی محسوب می‌شوند. سرزمین پهناور ایران، از سال‌های دور به دلیل موقعیت ویژه جغرافیایی، از کانون‌های اصلی علم و فرهنگ به‌شمار می‌رفت. در دوران اسلامی که سرزمین ایران، به‌مدت چندین قرن، پیشتاز و پرچمدار فرهنگ و تمدن اسلامی بوده است، فراوانی مراکز آموزشی از جمله مساجد، مدارس، خانقاه‌ها، بقاع، ... در اغلب شهرهای ایران، مبین گسترش چشمگیر علم و دانش و وجود هزاران عالم و دانشمند و دانشجویان علاقه‌مند بوده است. هدف مقاله حاضر، بررسی نقش نهادهای آموزشی در گسترش علم و دانش در دولت امیران سامانی (خراسان بزرگ) است. این پژوهش از نوع تاریخی است که به روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته و داده‌های آن با استفاده از نظام کتابخانه‌ای، جستجو در منابع و یادداشت‌برداری انجام پذیرفته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که نهادهای آموزشی جزئی از فرهنگ هر جامعه هستند که جامعه عصر سامانیان نیز از این قضیه مستثنی نبوده است. دوره سامانیان، دوران رشد تفکر عقلی و فلسفی است. رویه ملایم و جهان‌بینی خاص امیران سامانی و احترامی که نسبت به شعرا، علما و دانشمندان داشتند، باعث شده بود که قلمرو حکومتشان مرکز علم و دانش، ادب فارسی، علوم و هنرهای مختلف

۱. دکتری تاریخ ایران، مدیرگروه منابع غیرکتابی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
kohan_f@yahoo.com

گردد. مراکز آموزشی در عصر سامانیان از یک سو، استادان و دانشجویان را پیرامون هم گرد می‌آورد و از سوی دیگر، ابزار پژوهش و بحث علمی را فراهم می‌ساخت. سامانیان با افزایش مراکز آموزشی، بسیار کوشیدند آموزش و پرورش را همگانی کرده تا آموزش مختص یک طبقه خاص نشود. به همین منظور، مراکز بسیاری مسؤولیت ترویج آموزش و پرورش را بر عهده گرفتند تا همه مردم بتوانند به راحتی علوم عصر خود را فرا گیرند. نوشتار حاضر تلاش دارد این نهادهای علمی را معرفی و نقش آنها در پیشرفت علم و دانش را در عصر سامانیان بیان کند.

واژگان کلیدی: سامانیان، نهادهای آموزشی، خراسان بزرگ

مقدمه

آموزش و پرورش از آغاز شکل‌گیری زندگی گروهی انسان و در پاسخ به نیاز انسان‌ها در رابطه‌ی متقابل به شکل ابتدایی وجود داشته و بر این اساس، یکی از قدیمی‌ترین نهادها یا پدیده‌های اجتماعی است که مثل هر پدیده‌ی اجتماعی، مورد مطالعه‌ی جامعه‌شناسی قرار می‌گیرد. در جامعه‌ی ساده و آغازین، آموزش و پرورش شکل رسمی نداشت و هر فرد پس از تولد به تدریج طی مراحل مختلف زندگی، متناسب با سن و موقعیت اجتماعی خویش، سازگاری‌های لازم را با محیط اجتماعی فرا می‌گرفت، نوجوان با پدر همراهی می‌کرد و از این طریق مهارت‌های پدر را فرا می‌گرفت. می‌توان گفت که ساده‌ترین شکل آموزش در نزد اقوام بدوی، جنبه‌ی عملی داشته و کودک از راه مشاهده و تقلید که برای گذران زندگی ضروری بوده، می‌آموخته و شرکت در مراسم به قصد پرورش اخلاقی، اجتماعی، بدنی و سیاسی صورت می‌گرفته است. اندک اندک گروه جادوگر و روحانی قبیله، نقش مربی را به خود اختصاص دادند (علاقمند، ۱۳۶۳: ۷۸).

با پیچیده‌تر شدن شرایط زندگی اجتماعی، انسان به مهارت‌هایی دست یافت و بعضی از قوای طبیعت تحت تسلط او درآمد. تهیه‌ی خوراک، پوشاک، مسکن و تدارک ابزار متداول گردید و هنگامی که زبان به‌عنوان یکی از وسایل ارتباطی و همکاری اجتماعی پدید آمد، در انتقال مجموعه‌ی دانش‌ها و مهارت‌های جامع از نسلی به نسل دیگر مؤثر

افتاد. یک مرد جنگی یا شکارچی ماهر نه تنها پسران خود، بلکه پسران خویشاوندان را نیز تعلیم می‌داد و یا مادران مهارت‌های لازم را به دختران یاد می‌دادند (همانجا) با پیدایش زبان و خط، تحول شگرفی در آموزش و پرورش به وجود آمد. جنبه‌های عملی و نظری به‌طور مشخص نقش خود را در آموزش و پرورش ایفا کرد، به گونه‌ای که تجربیات منقول شفاهی به شکل کتبی نیز ثبت شد و خود موجب دگرگونی و افزایش گسترش و سرعت امر آموزش و پرورش گردید. مطالعه‌ی چگونگی انجام آداب و رسوم ثبت شده در آثار باستانی نیز می‌تواند به‌عنوان منشأ کسب نوع فرهنگ و فهم رفتار پیشینیان در نظر گرفته شود (ضمیری، ۱۳۶۷: ۱۳).

ایران همواره در شکل دادن و پیش بردن تمدن و فرهنگ جهانی سهم و نقش برجسته‌ای داشته و در عین حال، گذرگاهی برای گسترش و پخش تمدن‌های دیگر و پذیرنده‌ی جنبه‌های پرارزش فرهنگ‌های دیگر بوده است. همه‌ی این ویژگی‌ها و تجلیات بی‌گمان در سایه‌ی سنت آموزش و پرورش مناسب در این سرزمین شکل گرفته و امکان‌پذیر گشته است.

از سالیان دور، ایرانیان برای آموزش و پرورش اهمیت بسیار قائل می‌شدند. خرد و دانش در نزد ایرانیان از پرارزش‌ترین صفت‌ها و خصوصیت‌های یک فرد به‌شمار می‌رفت. در کتاب‌های دینی و ادبی فلسفی مانند اوستا، گفتارهای فراوانی در مورد علم‌آموزی، دانش و ادب یافت می‌شود و همین گفتارها در اثنای سده‌های دیگر در کتاب‌های مختلف به گونه‌های متفاوت تکرار شده است و نشان دهنده‌ی پیوستگی تاریخ و توجه ایرانیان به آموزش و پرورش و گرامی داشتن مقام دانش و خرد در نزد آنان است. ایرانیان در طول تاریخ، در علوم و فنون، سرشار از نوآوری‌ها، تازه‌جوئی‌ها و سازندگی‌ها بوده‌اند. این ویژگی‌ها در کالبد آثار پرارزش معماری و ساختمانی، ابزارها، ابداعات در مصالح و پندارهای نو در علوم، درخشش همیشگی یافته است. نفوذ عمیق تمدن ایرانی در هر دوره از تاریخ در تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر، نشان دهنده‌ی اصالت و ارزش عالی این جلوه‌ها است (فرشاد، ۱۳۷۶: ۳۵۶). نمونه‌هایی از اهمیت آموزش و تعلیم در دین زرتشتی به‌عنوان گواهی بر صدق ادعای فوق، ذکر می‌گردد: در وندیداد آمده است که: «اگر شخص بیگانه یا هم‌کیش یا برادر یا دوست برای

تحصیل هنر نزد شما آمد او را بپذیرید و آن چه خواهد بدو بیاموزید» (صدیق، ۱۳۵۴: ۵۶؛ کشاورزی، ۱۳۸۲: ۲۱).

و در دینکرد، دیگر کتاب متعلق به زرتشتیان آمده است: «تربیت را باید مانند زندگانی مهم برشمرد و هرکس باید به وسیله پرورش و فراگرفتن و خواندن و نوشتن خود را به پایگاه ارجمند رساند» (کشاورزی، ۱۳۸۲: ۸۱).

و در پندنامه‌ی زرتشت آمده است: «به فرهنگ خواستاری کوشا باشید، چه فرهنگ تخم دانش و برّش خرد، و خرد رهبر هر دو جهان است» (صدیق، ۱۳۵۴: ۵۷).
با توجه به نمونه‌های فوق و ده‌ها نمونه‌ی دیگر، که مجال‌ی برای بیان آن‌ها نمی باشد، آیا نمی‌توان ادعان داشت که ایرانیان از زمان‌های دور مشوق و ترغیب کننده یادگیری و آموختن بوده‌اند؟

با بررسی تاریخ و آثار علمی ایرانیان می‌توان به این نتیجه رسید که روش آموزش و پرورش در ایران، روشی انسانی و در عین حال موفق بوده است و این نهاد در ایران، دوران متفاوتی را سپری ساخته است که یکی از دوران‌ها، عصر حکومت سامانیان است. به لحاظ این‌که این دوران یکی از درخشان‌ترین سده‌های تحول علوم اسلامی و دوره‌ی شکوه و جلال امارت‌های ایرانی، ظهور علماء و شعرای بزرگ و تألیف کتب بی‌شمار، پیشرفت‌های هنری و توسعه علم و دانش است و دانشمندان معتقدند در دوره کوتاه تاریخ سامانیان، به اندازه تمام دنیای قرون وسطی شاعر، نویسنده، ادیب، سیاستمدار، حکیم، فیلسوف، ریاضی‌دان، منجم، پزشک و دانشمندانی هم‌چون محمد بن موسی خوارزمی، زکریای رازی، ابوحنیفه دینوری، ابن خردادبه، احمد بن عبدالله حاسب مروزی، فضل بن حاتم نیریزی، ابونصر محمد فارابی، رودکی، شهید بلخی، دقیقی، طوسی، فردوسی، ناصر خسرو، ابوریحان بیرونی، ابوعلی سینا و ... پدیدار می‌شوند. ایرانیان در رشته‌های مختلف از جمله علم حساب، جبر، مثلثات، نجوم، مکانیک، فیزیک، شیمی، طب، تاریخ و جغرافیا تبحر یافتند و هر کدام به گونه‌ای وارد میدان علم و تحقیق شدند و آثار ارزشمندی از خود به جای گذاشتند.

چرا علم و دانش در سرزمین امیران و وزیران سامانی دارای اهمیت بوده است؟

یکی از عوامل مؤثر و محوری در توسعه و گسترش علم و دانش در دوران طلایی تمدن اسلامی، توجه به عقل و استدلال منطقی به جای پذیرش بدون قید و شرط گفته‌های دیگران است. وجود فیلسوفانی چون ابوعلی سینا و فارابی و روش تفکر این فیلسوفان بزرگ، شاهد این مدعا است. در کنار عقل‌گرایی و کاربرد براهین منطقی در آثار این دوره، می‌توان روش تجربی را نیز در نوشته‌های عالمان این دوره یافت. آثار ابوریحان بیرونی نمونه‌ای روشن از کاربرد روش‌های تجربی در این دوره است. در زمان سامانیان بخارا مرکز علمی شد و بعد از بخارا، سمرقند و نیشابور و مرو و طوس و دیگر بلاد مهم خراسان، مرکزیت علمی یافتند و در هر شهر حوزه‌های تدریس، مجمع‌های علمی و کتابخانه‌های مهم تشکیل یافت. در روزگار این سلسله شعر فارسی ترقی کرد و نوشتن کتاب به زبان فارسی آغاز شد (بهمنیار، ۱۳۵۵: ۱۶۱-۱۶۴). محیط مهذب و فرهنگی ماوراءالنهر زمینه مساعدی بود برای بروز خلاقیت دانشمندانی سترگ چون ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا که آثار، اندیشه و نبوغ آنها نه تنها قلمرو ایران و اسلام، بلکه مرزهای جهان دانش را درنوردید. اسپولر^۱ (۱۳۴۹، ج ۲: ۴۲۵) معتقد است خدمتی که سامانیان در ترویج و توسعه علوم و ادبیات انجام دادند جاودانه و زوال‌ناپذیر بوده است. از تحولات فکری این دوران می‌توان به شکوفایی علم کلام اسلامی، جنبش اسماعیلیه، معتزله و رونق محفل اخوان‌الصفا اشاره کرد. در باب قلم و مترجمان، تعداد زیادی کتاب علمی از زبان سانسکریت، یونانی، سریانی و پهلوی به زبان عربی برگردانده شد و در دسترس شیفتگان علم قرار گرفت. ادوارد براون^۲ (۱۳۵۷: ۳۰۳) در این رابطه چنین اظهار نظر می‌کند: "اما در علوم و فنون اسلامی به قدری ایرانیان کار کردند که اگر علمی که به اسم عرب معروف است اعم از تفسیر، حدیث، الهیات، فلسفه، طب، تراجم و حتی صرف و هر آن چه که ایرانیان در این مباحث نوشتند را مجزا کنید، بهترین قسمت آن علوم، از بین می‌رود. آزادی عقیده مهم‌ترین دلیل بسط دانش و پویایی فکر و تداوم عقل‌گرایی بود که از سوی امرای سامانی تقویت و حمایت می‌شد. آسودگی فرق مختلف

1. Bertold Spuler

2. Edward Granville Browne

در کنار یکدیگر، نشان از آزادی فکر و عقیده در این زمان است که خود سبب رواج تمدن و پیشرفت علوم و فرهنگ شده است (صفا، ۱۳۵۶: ۸۵؛ Nematov, 1998: 38). با وجود اقتدار دولت و نیز نفوذ علما در دستگاه حکومت و میان مردم، تلاش در جهت فشار و سختگیری بر ادیان و فرق و پیروان آنها صورت نگرفت و از اسباب دوام، اقتدار و محبوبیت دولت، سیاست نرمش و تسامحی بود که در برابر پیروان و ادیان و فرق گوناگون اتخاذ کرده بود. سامانیان ضمن دادگری و دینداری و دانش‌دوستی عقیده داشتند که علم جز در سایه آزادی بیان و آسان گرفتن و مدارا کردن پیشرفت نمی‌کند. آنها در حوزه فرمانروایی خویش با طبقات گوناگون مردمی از نژادهای مختلف با مذاهب متفاوت سر و کار داشتند (برتلس، ۱۳۷۵: ۱۷۹) در چنین احوالی سامانیان خردمندانه ترین راه را برگزیدند و به‌صورتی واقع‌بینانه و برای آن که تمام طبقات مردمی را خرسند نگاه داشته و موجب فرمانبرداری آنها از حکومت خویش شوند، تا آنجا که امکان داشت نه از لحاظ عقاید و افکار با مردم رودررو می‌شدند و نه از جهت اقتصادی و عمران، مانع تراشی و ایجاد محدودیت می‌کردند. به همین دلیل، قلمرو سامانیان در قرون سوم و چهارم اغلب هم عرصه فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی و هم جایگاه برخورد جریان‌های فکری و عقیدتی بود (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۹۳-۹۴) تنها در عهد سامانیان بود که اندیشه اتحاد قوم‌های ایرانی که در شاهنامه فردوسی خیلی روشن بیان شده است، پدید آمد. در چنین محیطی بود که ابن سینا، نابغه علوم می‌توانست ظهور کند (غفوروف، ۱۳۷۶: ۱۵۳-۱۵۴). امیران سامانی با وجود این که فرمانبردار و جانبدار حکومت بغداد بودند، مثل فرمانروایان قبل و بعد از خود، تعصب دینی نداشتند. سعه صدر و آزاد اندیشی آنها باعث شد که پیروان ادیان و مذاهب دیگر را به‌راحتی تحمل کنند و در زمان آنها، استثمار و فشار بر طبقات پایین تا حد زیادی تخفیف یافته بود و در حالی که در نشر اسلام و ترویج تسنن می‌کوشیدند، در دربار آنها پیروان ادیان دیگر نیز وجود داشتند. مثل ابوعبدالله محمدبن احمد جیهانی وزیر نصر بن احمد، کیش مانوی داشت و دقیقی شاعر دربار منصور بن نوح و نوح بن منصور، زردشتی بود و در تبلیغ دین زردشتی شعر می‌سرود (محتشم، ۱۳۷۸: ۷۲۴). هیچ‌کس در دوران سامانیان با سخت‌گیری‌هایی که

در دوران غزنویان و سلجوقیان پدید آمد، روبه‌رو نگردید. چنان‌که این روش به رواج علم و ادب و فلسفه در آن روزگار کمک شایانی کرد. مقدسی (۱۳۶۱، ج ۲: ۴۹۵-۴۹۶) در وصف دربار سامانیان چنین می‌نویسد: واضح است در درباری که پادشاهان همواره در اندیشه آن باشند که بر شمار دانشمندان بیفزایند، تا چه حد مردان به‌سوی دانش می‌گرایند. یکی از آیین‌های دربار سامانیان آن بود که دانشمندان را به زمین‌بوس خود روا نمی‌داشتند و ایشان را مجالسی شبانه بود، در حضور پادشاه دانشمندان مناظره می‌کردند و پادشاه خود در مناظره را می‌گشود، با زیردستان خود گشاده‌روی و مهربان بودند، وزرای ایشان به کارها می‌رسیدند و چون کسی را برمی‌آوردند، با خود به خوان می‌نشاندند و با سفرا پرسش از مهمات می‌کردند و هر کس در بخارا در فقه و عفاف برتر از دیگران بود، وی را برمی‌کشیدند و از او رأی می‌جستند و کارها به قبول او می‌کردند. در کنار امیران سامانی، وزیران دانشمند و دانش‌پرور آنان، هم‌چون خاندان‌های بلعمی، جیهانی و عتبی به تشویق و حمایت علما و ادبا و شعرا دست زدند و توانستند محیطی بسیار مساعد برای پیشبرد اهداف علمی فراهم آورند که این زمینه مناسب، علاوه بر پایتخت و شهرهای بزرگ و مشهور، بسیاری از شهرها و روستاهای کوچک خراسان و ماوراءالنهر را در بر می‌گرفت. مقدسی (همان، ج ۱: ۲۶۰-۲۶۱) در این باره چنین می‌نویسد: سرزمین خراسان و ماوراءالنهر (اقلیم المشرق) بیشترین بزرگان و علما را در خود جای داده و پایگاه علم بود و در ماوراءالنهر بیش از هر جا گرایش به فقه و حدیث وجود داشته است و در جای دیگر می‌نویسد: در خراسان بیش از همه جا دانشمند دارد، جای نیکوکاری و مرکز دانش و پایگاه اسلام و دژ استوار آن است ... در آنجا دانشمندان به حکومت رسند (همان، ج ۲: ۲۷۸-۲۷۹). مینورسکی^۱ ضعف خلافت و تعدد مراکز قدرت در داخل ایران از جمله سامانیان را مهم‌ترین عامل شکوفایی علمی و فرهنگی در این دوران می‌داند (محمدی، ۱۳۵۲: ۱۸)، که مؤثرتر از حکومت‌های دیگر به استقلال و اصالت فرهنگ ایرانی گرایش داشتند و بیشترین شکوفایی فرهنگی را به‌خود اختصاص دادند. رونق فرهنگی و علمی که از آن یاد می‌شود تنها محدود به دربار نبود. ابوعلی سینا

بخشی از دوران زندگی خود را در پایان فرمانروایی سامانیان در بخارا گذرانید. وی از بازار کتابفروشان بخارا همیشه یاد می‌نموده و آن را بی‌نظیر می‌دانست. ظاهراً اغلب کتاب فروشان آن دوره افراد باسوادی بودند، دکان‌های آن‌ها مرکز تجمع شعرا، فلاسفه، اطباء، منجمین و افراد دیگری بود که برای بحث در آنجا گرد می‌آمدند. ابوعلی سینا در دوره امارت نوح بن منصور در بخارا می‌زیست و تحصیل می‌کرد. وی از خصوصیات کتابخانه سلطنتی و دقت و نظمی که در آن به کار رفته است به نیکی یاد می‌کند ... شاید چیزی که بیش از همه موجب شهرت بخارا گردید همان تعداد دانشمندانی بود که در بخارا گرد آمده بودند. ثعالبی (۱۳۹۳ ق: ۹۱، ۱۴۲) در مورد پایتخت سامانیان چنین می‌نویسد: بخارا در دولت آل سامان به مثابه مجد و کعبه ملک و مجمع افراد زمان و مطلع نجوم، ادباء ارض و موسم فضلاء دهر بود. سپس از قول پدر ابوجعفر می‌نویسد که بخارا مرکز علما و دانشمندان بود و گمان نکنم با گذشت ایام، اجتماعی متشکل از افرادی نظیر آنان توان دید و چنین نیز شد، زیرا پس از آن چشم من هرگز به جمال چنان جمعی روشن نگردید. گوهر دربار سامانیان، رودکی و بزرگترین شخصیتی که در این محیط رشد و تکامل یافت فردوسی طوسی بود. در منابع از حضور ۹۱۱ شاعر عربی زبان در زمان سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر خبر داده‌اند که اکثر آنها از نمایندگان اشراف یا کارمندان رسمی دولتی بودند (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۸: ۳۹).

یکی از متفکرین غربی چنین یادآوری می‌کند: نیاز به زندگی مشترک و لازمه آن که تفاهم بود، نوعی آسان‌گیری و مدارا در جامعه اسلامی پدید آورده بود که در اروپای قرون وسطی شناخته نیست. نمونه این تسامح پیدایش علم ملل و نحل و تحقیق در ادیان گوناگون است که با شور و شوق دنبال شد (مترز، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۷). در قلمرو سامانیان علاوه بر مذاهب گوناگون، یهودیان، مسیحیان و گروه‌های مختلفی از مجوس پراکنده بودند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۳۲۳) و در برخی شهرها پیروان ادیان مختلف به نحوی مسالمت‌آمیز در کنار مسلمانان زندگی می‌کردند. برای مثال در نیشابور شمار فراوانی از اهل کتاب و زردتشتیان سکونت داشتند که گفته شده پنج هزار تن از آنان در نتیجه مجاهدت‌های تبلیغی ابویعقوب اسحاق بن ممشاد کرامی، پیشوای کرامیه

نیشابور، به دین اسلام گرویدند (سمعانی، ۱۳۸۲ ق، ج ۱۱: ۶۲).

از دیگر نشانه‌های اهمیت علم و دانش نزد امیران سامانی، آوازه محیط علمی ایران در عصر سامانیان و مهاجرت بسیاری از دانشمندان به قلمرو سامانیان و استقبال سامانیان از آن‌ها بود. حمله متوکل و محدثین به فلسفه و علوم عقلی سبب گردید که بسیاری از پیروان این افکار به دربار سامانیان روی آورند و در سرزمین ایران به نشر آراء و افکار خود پردازند (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۱۰: ۳۲). مانند خاندان علم‌پرور بلعمی، که از مناطقی دیگر به ماوراءالنهر مهاجرت کرده بودند و در بخارا پایتخت آل سامان اقامت گزیدند و تا مدت‌ها بعد در آن شهر ماندند، پس از آن، برخی از آنان در دربار سامانیان به وزارت رسیدند. چنان‌که سمعانی در ترجمه حال ابوالفضل بلعمی (۱۳۷۳، ج ۳: ۱۷) گوید: وی از مردم بخارا است و احفاد او تا امروز (یعنی روزگار زندگی سمعانی، سال ۵۵۰ قمری) به بخارا بر جای‌اند. خاندان بلعمی شاید پس از برمکیان پرآوازه‌ترین خاندان وزیرانی باشند که نام و یادشان در کتاب‌های ادب و تاریخ به فراوانی آمده است. البته این گذشته از والایی پایگاه افراد آن خاندان در ادب و دانش و حکومت، اهتمام آنان در نگهداشت و احترام دانشمندان، نویسندگان و مورخان بوده است. هم‌چنین امیران سامانی از برخی دیگر از دانشمندان برای حضور در سرزمین‌های خویش دعوت به عمل آوردند، مانند صاحب بن عباد که در شهر ری کتابخانه عظیمی داشت که مورد علاقه فراوان او بود. تا جایی که در جواب نوح بن منصور سامانی که او را به بخارا و پیوستن به دربار سامانیان فراخوانده بود، پاسخی معذرت‌آمیز نوشت، و از جمله سخنان او عبارت "برای حمل کتاب‌های من بیش از چهارصد شتر لازم است"، بود (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۶).

پژوهشگران برای تشریح روند ترقی و انحطاط علم در سیر تحولات فرهنگ شرق، فهرستی از مجموع کتاب‌های مهم که از قرن اول تا دوازدهم هجری تألیف شده و به صورت میراث علمی و فرهنگی به غرب منتقل شده را فراهم کرده‌اند که تعداد آنها در قرن اول ۳ عنوان کتاب، قرن دوم ۱۵ عنوان کتاب، قرن سوم ۳۷ عنوان کتاب، قرن چهارم ۵۱ عنوان کتاب، قرن پنجم ۴۹ عنوان کتاب، قرن ششم ۴۰ عنوان کتاب، قرن هفتم ۴۴ عنوان کتاب، قرن هشتم ۲۲ عنوان کتاب، قرن نهم ۱۷ عنوان کتاب، قرن

دهم ۶ عنوان کتاب، قرن یازدهم ۱۳ عنوان کتاب و قرن دوازدهم ۳ عنوان کتاب که مجموع آن ۳۰۰ عنوان است. موضوع کتاب‌های تألیف شده در قرن اول و دوم بیشتر کتاب‌های لغوی، شعر و خطابه است و در قرن سوم هجری تدوین کتاب‌های فلسفی، ریاضی، جغرافیا و علوم طبیعی افزایش چشمگیری داشته است. از قرن ششم به بعد، مجدداً کتاب‌های نظری، عرفانی و ادبی ادامه یافت و از تعداد کتب علمی کاسته شد و از اواخر قرن دوم تا پنجم از نظر کیفیت، کتاب‌هایی که تألیف یا ترجمه یا حاشیه نویسی و یا شرح بر آنها نگاشته می‌شد تازه و بدیع بودند، ولی از قرن ششم به بعد، به تدریج جنبه ابداع و ابتکار در آثار تألیفی کاسته شده و بیشتر حالت تقلیدی و تلفیقی می‌یافت و کم‌کم علم دچار رکود و انحطاط گردید (محمدی، ۱۳۵۲: ۴). انحطاط علوم رایج در ایران و رکود تحقیقات فلسفی و علمی در ایران از زمانی آغاز شد که اهل حدیث و فقها و متکلمین اشعری توانستند به‌طور کامل معتزله و فلاسفه را از میدان بدر کنند؛ یعنی از اواسط قرن پنجم به بعد. در بغداد مخالفت با اهل بحث و نظر و معتزله از اواسط قرن سوم آغاز شد. از میان خلفای عباسی، مأمون و معتصم (۲۲۷ - ۲۱۸ ق.) و واثق از معتزله حمایت می‌کردند؛ اما متوکل (۲۴۷ - ۲۳۲ ق.) با آنها مخالفت نمود. مسعودی (۱۳۷۴، ج ۲: ۴۹۶) می‌گوید: وقتی خلافت به متوکل رسید، بحث و جدل و مناظره را که در ایام معتصم و واثق و مأمون میان مردم معمول بود، ممنوع داشت و کسان را به تسلیم و تقلید واداشت و بزرگان محدثین را گفت تا حدیث گویند و مذهب سنت و جماعت را رواج دهند و در جای دیگر اشاره می‌کند، متوکل با معتقدات مأمون و معتصم و واثق مخالفت کرد و جدل و مناظره درباره عقاید را منع کرد و مجازات داد و امر به تقلید کرد و روایت حدیث را رواج داد (همان: ۷۰۰).

جدول ۱) روند ترقی و انحطاط علم در سیر تحولات فرهنگ شرق (سده‌های اول تا دوازده)

اصالت مؤلفان	کیفیت تألیفات	موضوع تألیفات	تعداد تألیفات	زمان
دانشمندان عرب و غیر عرب	بیشتر نوشته‌ها ترجمه بوده	محتوی بیشتر تالیفات لغوی، شعر و خطابه است	۳	قرن ۱
			۱۵	قرن ۲
بیشتر مؤلفان ایرانی و غیر عرب	از نظر کیفیت، کتاب‌هایی که تالیف، ترجمه، حاشیه نویسی و یا شرح بر آنها نگاشته می‌شد تازه و بدیع بودند.	محتوی بیشتر تالیفات فلسفه ریاضی، جغرافیا و علوم طبیعی.	۳۷	قرن ۳
			۵۱	قرن ۴
			۴۹	قرن ۵
مؤلفان عرب و غیر عرب و ایرانی	جنبه ابداع و ابتکار ضعیف و جنبه تقلید از گذشتگان و جمع و تلفیق نوشته‌های آنها و شرح و تفسیر و یا رد و تأیید عقاید آنها در این تالیفات قوت گرفته است و موضوعاتی که اندیشه دانشمندان را به خود جلب کرده محدودتر و ناچیز شده است	محتوی بیشتر تالیفات نظری، عرفانی و ادبی	۴۰	قرن ۶
			۴۴	قرن ۷
			۲۲	قرن ۸
			۱۷	قرن ۹
			۶	قرن ۱۰
			۱۳	قرن ۱۱
			۳	قرن ۱۲
			۳۰۰	کل تألیفات

آموزش در قلمرو سامانیان

تحصیلات در ایران بعد از اسلام تا دیر زمانی با علوم دینی توأم بود و مباحث فلسفی و ادبی و اجتماعی همراه با مباحث دینی تدریس می‌شد و عصر سامانیان مستثنی از این قضیه نبوده است. اهمیت بسیاری که دین اسلام برای علم و علم‌آموزی قایل است عامل توسعه و رشد مراکز آموزش و مکتب‌خانه‌ها گردید. تحصیلات در دو سطح انجام می‌شد: ۱- مکتب که مخصوص فراگرفتن تحصیلات دوره مقدماتی بود. ۲- مدارس که ویژه دوره‌های عالی‌تر بود. در مکاتب خواندن، نوشتن، قرآن، واجبات، امور دین و سیاق فراگرفته می‌شد. مظاهری درباره مکتب در ایران چنین می‌نویسد: «مکتب در ایران در دوره عباسیان به اوج رشد و توسعه خود رسید و در تمام نقاط و در تمام محلات مسکونی ایران، مکتب‌خانه‌ها وجود داشت. در این مکتب‌خانه‌ها به تدریج کودکان غیرمسلمان نیز

راه یافتند. به نظر می‌رسد که در زمان حکومت متوکل عباسی (۸۴۶ میلادی) بود که از ورود این کودکان به مکتب‌خانه‌ها جلوگیری می‌شد؛ اما این ممنوعیت زمانی طولانی ادامه نداشت» (صدیق، ۱۳۱۶: ۲۹۸).

مکتب به‌طور خودجوش بدون این‌که کسی تأسیس آن را دستور داده باشد به‌وجود آمد. هر مسلمانی باید می‌توانست کتاب قرآن را بخواند و کودکان همه اقشار جامعه با پرداخت وجه ناقابل به مکتب می‌رفتند و از هنگامی که مدرسان از حکومت وجه دریافت کردند موظف شدند که افراد را مجاناً آموزش دهند (همان: ۱۲۶). نام آموزگاران در مکتب‌خانه‌ها، معلم، مُکْتَب یا مُکْتَب و مؤدّب بود در حالی که معلم نیز یک لقب افتخاری بود. حقوق آموزگاران و کرایه محل مکتب توسط اولیای شاگردان پرداخت می‌شد. علاوه بر درس بهای آموزگار، گاهی از شاگردان به مناسبت عید هدیه‌ای می‌گرفت و یا برای ختم قرآن از سوی شاگردان، مبلغی به‌عنوان حق ختم به وی پرداخت می‌شد (ضوابطی، ۱۳۵۹: ۲۲).

در کشورهای مسلمان مکتب‌ها مختلط نبود، مکتب‌خانه‌هایی برای پسران با معلم مرد وجود داشت؛ اما در ایران می‌توان صراحتاً ابراز کرد که مکتب‌خانه‌هایی وجود داشت که مختلط بود و دختر و پسر با هم به کلاس می‌رفتند. هدف اصلی و دائمی مکتب، آموزش خواندن و نوشتن به مردم و آشنا کردن آنها با اصول و قواعد دینی بود. افزون بر آن، دانش‌آموز در کنار فراگیری متن، احترام به معلم و علم را نیز می‌آموخت؛ لذا اولین تعلیم معلم، شکل دادن به رفتار و دیدگاه دانش‌آموز نسبت به دانش و معلم بوده است که این آموزش و مراقبت، تا دوران آموزش عالی هم ادامه می‌یافت. در مکتب، شاگردان بااستعداد در مرحله‌ی اولیه‌ی آموزشی توسط معلم شناخته می‌شدند و معلم توجه خاصی به آنها معطوف می‌داشت و آنها را به ادامه‌ی تحصیل تشویق می‌کرد. بدین ترتیب، مکتب هم به‌عنوان مرکز تعلیم و تربیت دینی و ادبی در جهان اسلام بود و هم مرحله‌ی ابتدایی، برای رسیدن به سازمان‌های مخصوص (مدارس عالی) مراحل پیشرفته‌ی دانش که در آنها وسایل تحصیل و تکمیل علوم فراهم بود. تعلیم ابتدایی در سطح مکتب، خواه در مسجد صورت می‌گرفت، خواه در خانه و به‌وسیله آموزگاران

سرخانه به وضع اساسی که دانش‌آموز با او نسبت به معلم و نسبت به خود علم داشته باشد، شکل می‌بخشید و همین وضع است که معمولاً در مراحل پیشرفته تعلیم به‌جای مانده (نصر، ۱۳۵۹: ۵۹). مکتب در جهان اسلام، از یک سو به‌صورت یک نظام پیش‌نیاز برای مدارس عالی عمل کرده و از سوی دیگر، مردم را برای زندگی و داد و ستد و ارتباط متقابل به حداقل سواد مورد نیاز زمان تجهیز نموده است. سازمان‌دهی مواد آموزشی توسط معلم صورت می‌گرفت و نظام مکتبی دارای تشکیلات واحد مرکزی نبود. اصولاً، معلمان فرصت‌های تمرین تجربی را برای شاگردان در سر کلاس فراهم می‌کردند؛ و در همان جا، یادگیری تحت نظم و انضباط در می‌آمد و به‌وسیله یادآوری تقویت می‌شد. آموزگار با پس گرفتن درس خوانده شده در مکتب‌خانه، آموخته‌های شاگرد را مورد ارزشیابی قرار می‌داد (ضوابطی، ۱۳۵۹: ۲۳). ابن خلدون (۱۳۲۷ق.، ج ۲: ۱۴۳-۱۴۴) در خصوص آموزش مکتب‌خانه‌ها می‌نویسد: به حسب اختلاف علمای فن درباره ملکاتی که از تعلیم پدید می‌آید، شیوه‌های مسلمانان در تعلیم دادن قرآن به فرزندان در نواحی گوناگون متفاوت است؛ چنان‌چه روش مردم مغرب این است که تنها به یاد دادن قرآن اکتفا می‌کنند و در اثنای آن، کودکان را به فراگرفتن مسائل املا و رسم‌الخط و اختلاف نظر قراء درباره آن وا می‌دارند و در جلسات درس این مواد را با هیچ موضوع دیگری، خواه حدیث و خواه فقه و چه شعر و چه دیگر گفتارهای عرب در نمی‌آمیزند، تا در آن مهارت یابند و یا در برابر آن عاجز مانند و از فراگرفتن آن دست باز دارند؛ چه معمولاً کسانی که از تحصیل این مواد فرو می‌مانند، به‌کلی دست از کسب دانش می‌شویند و این شیوه شهرهای بزرگ مغرب است و اما مردم مشرق (ایران) بر حسب اخباری که به ما رسیده است، آن‌ها هم در تعلیم، مواد دیگری را با هم می‌آمیزند و نمی‌دانم توجه ایشان از مواد مزبور به کدام یک بیشتر است! و بنا بر آن چه برای ما نقل کرده‌اند، عنایت آنان به تدریس قرآن و کتب علمی و قوانین دانش در دوران جوانی، بیش از مواد دیگر است و تحصیلات این دوره را با تعلیم خط در نمی‌آمیزند ... و کسی که بخواهد خط را بیاموزد، بر حسب همتی که در این باره، پس از دوران مکتب نشان دهد و فرصت یابد، باید آن را از صاحبان آن صنعت بیاموزد.

فرایند آموزش

آموزش بین مکتب، مسجد و حوزه‌های علمیه به صورت غیررسمی تقسیم می‌شد و همگام با توسعه حوزه‌های علمیه، مکاتب هم توسعه یافتند و عملاً مکتب‌ها به یک دوره‌ی مقدماتی برای مدارس علمیه تبدیل شد. در ایران مسأله راهنمایی شغلی پس از ختم دوره‌های درسی مکتبی نیز مورد توجه بود چنان‌که قابوس بن وشمگیر نخستین بار لزوم وجود برنامه‌ای برای راهنمایی شغلی را تشخیص داد و بدین ترتیب حدود نوزده نوع شغل را مطرح کرد. قابوس بن وشمگیر معتقد است که پیشه‌ها به‌طور کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند، یا به عبارت دیگر، کلیه پیشه‌ها را در سه طبقه می‌توان دسته‌بندی نمود: «یا علمی است که تعلق به پیشه دارد، یا پیشه‌ای که تعلق به علم دارد، یا خود بسر خویش. اما علمی که تعلق به پیشه دارد چون طبیبی و منجمی و مهندسی و مساحی و شاعری و مانند این و پیشه (ای) که تعلق به علم دارد چون خنیاگری و بیطاری و بنایی و کاریزکنی و مانند این». وی سپس به تشریح علم فقه و مفتی دین و مذکر (واعظ) و قاضی و طبیب و خادم پادشاه و بازرگان و نجوم و منجم و دهقانی و خنیاگری و عیاری و شاعری و پیشه‌های دیگر می‌پردازد و کارکردها و شرایط احراز و خصوصیات صاحبان این مشاغل را شرح و بسط می‌دهد (عنصر المعالی، ۱۳۳۵: ۱۳۳).

اهداف آموزش

اهمیت بسیاری که دین اسلام برای علم و علم‌آموزی قائل است عامل توسعه و رشد مراکز آموزش و مکتب‌خانه‌ها گردید. ریشه‌های اهداف آموزش مکتب‌خانه‌ای را می‌توان در مبانی فلسفه‌ی اسلامی یافت. در حقیقت آموزش نظام مکتب‌خانه‌ای مبتنی بر اصول وحی است. از آن‌جا که تعلیمات اسلامی اساساً ماهیت عرفانی دارد، هر شکل از معرفت، حتی خارجی‌ترین آن تا زمانی که با ایمان به اصول وحی همراه باشد، جنبه قدسیّت دارد (نصر، ۱۳۵۹: ۵۸). نظام آموزشی مکتب، بر اساس تربیت انسان آرمانی که تشکیل دهنده جامعه آرمانی است شکل گرفته است. در واقع، هر عمل تربیتی انعکاس یک نوع نگاه نسبت به انسان و جامعه و نیز تاریخ و علم است.

روش‌ها و برنامه‌های آموزشی در منطقه تحت حکومت سامانیان (خراسان بزرگ)

۱- شیوه آموزش مکتب‌خانه

مکتب‌خانه‌ها را به‌طورعموم، اشخاص تأسیس می‌کردند؛ لذا ضوابط مشخص و معینی نداشت و بر اساس سلیقه و خواست مؤسس آن اداره می‌شد. برای ورود به مکتب‌خانه هیچ‌گونه محدودیت سنی و یا اجباری وجود نداشت؛ چرا که هیچ‌گاه برای آموختن خواندن و نوشتن دیر نبود و شاگرد در هر لحظه از سال می‌توانست به‌راحتی وارد مکتب شود. تا قبل از تأسیس مدارس علمیه، برنامه‌ی مکتب مشتمل بر آموزش قرآن و مقدمات زبان عربی و اصول دین بوده است. روش آموزش در مکتب‌خانه‌های ایران، آموزش فردی بود و هر شاگرد که از معلم درس می‌گرفت، خود آن درس را به شاگردان دیگر در سطوح پایین‌تر می‌آموخت. در مکتب‌خانه اغلب یادگیری بر اساس حفظ مطالب صورت می‌گرفت. برای تأمین نظم و انضباط نیز تنبیه رایج بود. با تأسیس مدارس علمیه و گسترش آن، برنامه‌ی مکتب به مثابه‌ی یک دوره‌ی آمادگی برای دوره‌های عالی مدارس گردید. در مدارس تفسیر، حدیث، فقه، علم کلام، علم رجال، انساب، اخلاق، علوم ادبی و عربی می‌آموختند. مکتب‌خانه و مدارس توسط روحانیان، علما و اصحاب دین اداره می‌شد. بانیان و کمک‌کنندگان به این تأسیسات نیز نیت‌شان اشاعه و ترویج و تقویت مذهب و امور مربوط به دین بود (سامی، ۱۳۵۲: ۳۵).

ابن خلدون (۱۳۲۷ق، ج ۲: ۱۴۳-۱۴۴) در خصوص آموزش فرزندان و اختلاف عقاید مردم شهرهای بزرگ اسلامی در شیوه و روش تعلیم چنین می‌نویسد: باید دانست که تعلیم دادن قرآن به فرزندان یکی از شعایر دینی است و رفته رفته در همه شهرهای اسلامی متداول شده است. از این‌رو، به سبب آیات قرآن و برخی از متون حدیث عقاید و ایمان بیش از هر چیز در دل‌ها رسوخ می‌یابد و بنابراین، قرآن به منزله اساس تعلیم قرار گرفته و دیگر ملکاتی که بعدها باید محصل فراگیرد همه مبتنی بر آن است. از این رو که تعلیم در خردسالی بیشتر رسوخ می‌یابد و چنین تعلیمی اصل و پایه‌ی تحصیلات آینده می‌شود؛ زیرا هر آن‌چه نخست و در آغاز در دل نقش بندد هم‌چون پایه و مبنای

ملکات به‌شمار می‌آید و کسی که تربیت او بر آن پایه و شیوه‌های آن بنا شود، درست بر وفق همان پایه و شیوه‌ها پرورش خواهد یافت.

۲- روش‌ها و برنامه‌های آموزشی در مدارس

مدرسان مدارس در انتخاب نوع آموزش و روش آن، به‌طور کامل آزاد بودند. کارایی و روش تدریس، رابطه‌ی مستقیمی با قابلیت‌های مدرس داشت؛ لیکن نظم به‌عنوان زمینه کلی در همه مدارس ممالک اسلامی حاکم بود. اگر چه نمی‌توان یک برنامه آموزشی مدون از این دوره به‌دست داد، اما مطمئناً می‌توان گفت که کار آموزش علوم اسلامی که تا به امروز به شکلی سنتی استمرار یافته، حداقل در محیط‌های بسته مانند مدارس، تابع مقررات خاصی بوده است. به‌طور مثال، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (۱۳۴۸: ۲۹۷)، مدرس مدرسه کوی سیار نیشابور، اوقات تحصیل دانشجویان آن مدرسه را به سه قسمت (فقه، املا، حدیث، وعظ و ارشاد) تقسیم کرده بود. درس بعضی از استادان فقه و حدیث همه روزه و درس بعضی مشایخ یک یا چند نوبت در هفته برگزار می‌شد. حلقه‌های درس بامدادان، شامگاهان، یا بعد از نماز ظهر تشکیل می‌شد و عالی‌ترین مراتب آموزش، حدیث، املا و استملا بود. در مجالسی که جمع مجلس زیاد بود مستملی دقیق و هوشیار، گفته‌ی شیخ را عیناً بر کاتبان حدیث تکرار می‌کرد. به همین دلیل او را معید نیز می‌خواندند. مستملی گاه گفتار شیخ را برای کاتبان حدیث تفسیر می‌کرد (سمعانی، ۱۳۸۲ق، ج ۵: ۲۵۴-۲۵۵).

روش‌های آموزش در مدارس

سماع: به معنی شنیدن، یعنی استاد درس را برای دانشجویان می‌خواند و یا دانشجو از کتاب استاد یا رونوشت‌های او درس را می‌خواند که آن را "عرض" گویند. گاهی نیز به‌صورت گوش دادن به درسی که کسی دیگر بر استاد عرضه می‌کرد، انجام می‌گرفت، معمولاً یکی از دانشجویان را استاد می‌گمارد یا دانشجویان انتخاب می‌کردند، تا درس را از سوی سایرین بر استاد بخواند و این را هم عرض می‌گفته‌اند (منیرالدین، ۱۳۸۶:

۱۰۳). روش رایج در سطوح عالی‌تر ایراد سخنرانی به صورت رسمی بود که پس از پایان جلسه به دانشجو فرصت پرسش نیز داده می‌شد (نخستین، ۱۳۶۷: ۸۰).

املا: املا و استملاء که در اصطلاح علم حدیث، عالی‌ترین مراتب روایت است. زیرا استاد در آن چه که املاء می‌کند، دقت و تدبیر می‌کند و کاتب در آن چه می‌نویسد تحقیق می‌کند. انتقال دانش از راه یادداشت کردن را املاء می‌گویند. بیشتر دانشمندان این راه را بهترین و اطمینان‌بخش‌ترین راه انتقال دانش می‌دانستند. حتی کسانی که کلاس‌ها را به سماع برگزار می‌کردند، کلاس‌هایی برای املاء نیز داشته‌اند. در این روش، شخصی به نام مستملی نیز وجود داشته که سخنان استاد را تکرار می‌کرده است. مستملی باید مطابق آنچه استاد قرائت می‌کرد، مطلب را بیان کند و چیزی را کم و زیاد ننماید. او صدایی رسا و گویا داشت، آنچه را بیان می‌کرد خود درک می‌نمود، به زبان آگاهی داشت و شکیبا و بردبار بود تا هر چندبار که بخواهند درس را تکرار نماید و دست کم باید دانشجوی همان درس باشد (منیرالدین، ۱۳۸۶: ۱۰۴، ۱۰۶).

وجاده: وجاده یعنی گرفتن یا پذیرفتن چیزی که کسی در کتاب‌ها یا یادداشت‌هایی از دیگران خوانده بود، بی‌آن که درخواست گواهی آن را کرده باشد و یا به کسب سماع پرداخته باشد. در سده‌های آغازین اسلام، و جاده ناشناخته بود و شمار اندکی از دانشمندان آن را به کار می‌بستند، لذا در بسیاری از موارد این دانشمندان متهم به دزدی می‌شدند (همان: ۱۰۹).

اجازه: اجازه یا گواهی، که به شخص اجازه می‌داد تا به استناد گواهی استاد صادر کننده آن، بخش معینی از کتاب یا دفتر حدیث او را روایت کند (صدیق، ۱۳۵۴: ۲۹۴؛ منیرالدین، ۱۳۸۶: ۱۰۸).

رحله (سفر علمی): سفرهای علمی که برای دستیابی به سرچشمه‌های دانش و علوم جدید و انتقال میراث علمی که معمولاً در زمینه حدیث و فقه صورت می‌گرفت، که یک استاد یا دانشجو را از یک کانون آموزشی به کانونی دیگر می‌برد. رحله یکی از فراگیرترین شیوه‌های آموزشی در اسلام بود. زمان و فاصله رحله نشانگر میزان دانش یک پژوهشگر بوده است. کسانی دست به رحله می‌زدند که پشتوانه‌ی مالی خوبی داشتند و یا از پدر و

مادر و توانگران کمک مالی می‌گرفته‌اند، ولی گاهی دانشجویان تهیدست نیز به آن اقدام می‌کرده‌اند، مثل بخاری. رحله مخصوص دانشجویان نبوده است بلکه استادان نیز بدان اقدام می‌نموده‌اند. استادان لغت و نحو سفرهای طولانی به بادیه می‌کردند تا به الفاظ قبایل چادرنشین آشنا گردند (صدیق، ۱۳۵۴: ۳۹۰). گزارش‌های فراوانی از سفرهای علمی، از شهرهایی چون گرگان و ری و بغداد تا دور دست‌ترین مناطق جهان اسلام، یعنی اندلس (اسپانیا)، به‌قلمرو سامانیان و به عکس در دست است. از چهره‌های برجسته در این حرکت علمی، محمد بن حبان بستی (۳۵۴ ق. ۹۶۵ م.) فقیه و محدث است که محضر نزدیک به دو هزار شیخ را درک کرد. حاکم نیشابوری نیز از حدود دو هزار استاد دانش اندوخت (ابن بلبان، ۱۴۰۸ ق، ج ۱: ۸۴).

بحث و مناظره: بحث و مناظره نیز از شیوه‌های معمول مجالس علمی بود. این مجالس معمولاً در حضور امرا، بزرگان و علما برگزار می‌شد و موضوع آن مسائل اختلافی فقه، کلام و ادب بود. در نیشابور هم بازار بحث و مناظره گرم بود و امیر و رئیس شهر مشوق آن بودند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۳۳۹، ۳۱۵). مناظره در ابتدا به بازخوانی احادیث فراگرفته شده اطلاق می‌گردید که زمان و مکان معینی نداشت، اما کم‌کم چارچوب مباحثه به سیمای یک جدل درآمد، تا تبادل بی‌دردسر حدیث و درس. مباحثه روش بسیار سودمندی بود جهت آموختن کیفیت تألیف احادیث و چگونگی پیاده نمودن آن در مسائل متنابه و روزمره مثل حقوق. در مباحثه چه بسا احادیث ضعیف و جعلی نیز دستاویز قرار می‌گرفت. روش مناظره به طلاب کمک می‌کرده تا حافظه آنها در مقابل مسائل مطروحه عکس‌العمل سریع و مطلوب را نشان دهد. مباحثه، ارزش‌های یادگیری و آموزشی فراوان دارد؛ چنان‌که یادگیری را تسهیل می‌کرد و به‌عنوان عوامل تقویت و تشویق به کار می‌رفت و مهارت‌ها را می‌پروراند و ارتباطات علمی و گروهی را تحکیم می‌بخشید؛ یا موجب یادگیری، انتقال و تعلیم مهارت‌ها و دانش‌ها می‌شد کاربرد مناظره در ابتدای تشکیل دولت اسلامی به منظور عرضه اسلام و تبلیغات اسلامی بوده است؛ هر چند که اسلام به تبلیغات به مفهوم شناخته شده آن نیاز نداشته، از این‌رو، هرگز نظام ویژه‌ای برای تبلیغات ایجاد نکرده بود. مناظره در آغاز فنی بوده که به یاری

آن، اسلام به غیرمسلمانان بویژه متفکران غیرمسلمان عرضه می‌شده و اغلب جنبه‌ی فردی داشته است. مناظره با غیرمسلمانان از قرآن کریم آغاز شد و در همان ابتدا سه اصل، زیر بنای آن را تشکیل می‌داد:

- منطق؛

- بهره‌گیری از علم تاریخ در استناداتی که در آنها رجوع به گذشته الزام‌آور بوده است؛
- جدل به مفهوم بهره‌گیری از مسلمات فکری و معتقدات طرف مناظره در جهت کشف حقیقت بر او و اخذ تصدیق از او (ضوابطی، ۱۳۵۹: ۱۶۸-۱۶۹).

در مدارس روش ارائه‌ی درس، عبارت از تقریرات مدرس در مورد موضوع خاصی بود و به‌دنبال آن میان او و طلاب بحث و مناظره صورت می‌گرفت. قبل از پیدایش آثار مکتوب که بعدها به‌عنوان کتب درسی مورد استفاده قرار گرفت، طلاب از گفته‌های استاد یادداشت برمی‌داشتند و بعد از جلسه‌ی درس، معید (تکرار کننده) آن‌ها را شرح داده و تکمیل می‌نمود. به محض پیدایش اولین رسالات علمی و دینی، این رسالات به عنوان کتاب درسی مورد استفاده قرار گرفت و بدین ترتیب، زمان بیشتری به بحث و مناظره بر متون از پیش مطالعه شده پرداخته می‌شد. متن با صدای بلند خوانده می‌شد و استاد آن را تفسیر و تشریح می‌کرد و اصلاحات لازم را ارائه می‌نمود. سؤال و جواب‌های متقابل بین استاد و دانش‌جو همیشه نقش اساسی را داشته است. هر استاد در آموزش یک یا چند درس ویژه تخصص داشت. بخش مهمی از فرایند یادگیری در مجالس درس اتفاق می‌افتاد و کوشش‌های فردی طلبه، چون مباحثه و مطالعه و تحقیق، این روند را کامل می‌کرد. از لحاظ روش تدریس و هیأت مدیران، مدارس شیعی و سنی تقریباً بر یک روش بوده است. حوزه‌ی درس را شخصی به نام مدرس اداره می‌کرد که شبیه استاد و یا پروفیسور در دانشگاه‌های کنونی است و او نایبی داشت که در واقع، همان دانش‌یار است ... به نام معید، که درس‌های مدرس را تکرار می‌کرد و در رفع اشکالات طلاب (دانش‌جویان) به ایشان مدد می‌داد؛ ولی از لحاظ برنامه میان مدارس شیعه و سنی اختلافاتی وجود داشت (نصر، ۱۳۵۹: ۶۴) در روش یادگیری از نظر غنیمه (۱۳۲۷: ۳۲۶)، حافظه‌دارای نقش اساسی بود و به همین دلیل به تکرار زیاد متن و درس تأکید

فراوان می‌کردند و برای حفظ مطالب، عموماً طلاب متن را برای یک دیگر می‌خواندند.

مدرسان و طلاب

استاد در علوم اسلامی رکن اصلی آموزش به‌شمار می‌رفت. وی پس از کسب علم از مشایخ و اندوختن تجربه کافی که معمولاً از طریق سفرهای علمی به‌دست می‌آمد، با توجه به لیاقت‌های لازم می‌توانست بر کرسی تعلیم تکیه کند، ولی قانون خاصی هم برای منع نبوده است. در گذشته، به استادان در مدارس شیخ خطاب می‌شد؛ اما عنوان‌های افتخاری و عبارات دیگری نیز از طرف طلاب یا حاکم وقت به آنان داده می‌شد. عناوین معمول در مدارس عبارت بود از معلم، مؤدب، استاد، معید، شیخ، نقیب المعلمین یا سرپرست استادان و امام. تشکیلات مدارس شامل استاد (مدرس)، نایب و معید بوده است. هر مدرس، اصولاً دو تکرارکننده نیز داشته است که درس‌های استاد را با صدای بلند بازگو می‌کردند (نخستین، ۱۳۶۷: ۷۹). تا پیش از تأسیس نظامیه‌ها، هر کسی که خود را شایسته درس دادن می‌دانست، بخت تدریس داشت. برای این کار، به هیچ‌گونه مدرک و گواهی و جوازی نیاز نبود. هیچ‌کس ناچار نبود که از دیگری اجازه بگیرد (عزتی، ۱۳۵۶: ۹۵). البته در مدارس، انتقال معرفت پیوسته جنبه‌ی شخصی داشت؛ بدین معنی که طالب علم نظر به شخص مدرس داشت نه به مؤسسه یا مدرسه‌ای که در آن درس خوانده بود و خود را به‌طور عمیق، تابع استاد انتخابی خویش می‌دانست. با تأسیس مدارس نظامیه، قیود و ضوابطی در کار تدریس پدید آمد که پیش از آن وجود نداشت. از این تاریخ، تدریس برای هر کس در هر جا جایز نبود (غنیمه، ۱۳۲۷: ۳۲۰).

مراکز آموزشی در سرزمین تحت حکومت سامانیان (خراسان بزرگ و ماوراءالنهر)

سامانیان بسیار کوشیدند آموزش و پرورش را همگانی کرده و بین مردم رواج دهند، تا آموزش مختص یک طبقه خاص نشود. بنابراین مراکز بسیاری مسؤلیت ترویج آموزش را بر عهده گرفتند از جمله:

مساجد: ترغیب اسلام به علم و علم‌آموزی، توانایی خواندن و نوشتن را از افراد می‌طلبید. بدین منظور، بیشتر مساجد جایی را به آموزش اطفال اختصاص می‌دادند. در واقع، این مکان در مساجد و یا در جوار آن، اولین شکل‌های مکتب را به وجود آورد. کهن‌ترین و مناسب‌ترین جایگاه اجتماعات دین و مراکز آموزشی، مساجد بود و این موقعیت برای مساجد تا پس از آن‌که مدارس ساخته شدند، نگاه داشته شد و بسیاری از مدرسان عالی مقام، حوزه‌های درسی خود را در مساجد برپا می‌ساختند و از همین جهت است که سبک معماری مدارس قدیمه در ایران، اغلب با سبک مساجد قدیمی از لحاظ کاشیکاری و طاق‌های ضربی و غیره یکسان و همانند است (سامی، ۱۳۵۲: ۳۶).

وضع تدریس در مساجد پیش از آن‌که مدرسه دایر گردد بر این روش استوار بوده که هر دانشمند و مدرس، قسمتی از مسجد را برای کار تعلیم خود انتخاب می‌کرد و طلاب حلقه‌وار به گرد او می‌نشستند و به تقریرات و بیانات معلم گوش می‌دادند و یادداشت برمی‌داشتند. این حلقه به نام همان مدرس نامیده می‌شد. هر حلقه ویژه درس جداگانه‌ای بود. مثلاً در بعضی حلقه‌ها فقه، بعضی علوم مربوط به قرآن و در بعضی بحث‌های ادبی می‌شد. بحث‌های مربوط به قرآن و احادیث و اخبار و فقه از همه رشته‌ها منظم‌تر و رایج‌تر بود. گاهی یک طلبه در اوقات مختلف در چند حلقه حاضر می‌شد و از محضر چند مدرس استفاده می‌کرد و بعضی از طلاب، هنگامی که مدرس درس مطلوب خود را در شهری نمی‌یافت، به شهر دیگری می‌رفت. چه بسا که دانشجوی و طلبه‌ای در راه کسب دانش و فرهنگ از ماوراءالنهر تا اقصی نقاط مغرب و اندلس می‌رفت. مساجد جامع ماوراءالنهر و خراسان محل برپایی مجالس حدیث و قرائت و تفسیر و وعظ بود. چنان‌که ابوعلی رودباری طوسی (۴۰۳ق.) در مسجد جامع شهر نیشابور، سنن ابوداود سجستانی را درس می‌داد. ابونصر احمد بن عبدالله بن فضل خیزاخزی، امام مسجد جامع بخارا بود و در آنجا مجلس درس داشت. در مسجد مطرز نیشابور که از مساجد معروف شهر بود و توسط یکی از علما به نام ابوبکر محمد بن یحیی سهل مطرزی نیشابوری ساخته شده بود، بسیاری از بزرگان و علما از جمله ابوعلی دقاق، پدر ابومسعود احمد بن محمد رازی طبری و ابوالقاسم قشیری، مجلس وعظ داشتند (محمد بن منور، ۱۳۴۸، ج ۲:

۷۵۷؛ قشیری، ۱۳۵۴: ۱۱۴؛ ناجی، ۱۳۷۸: ۴۹۸). از همان قرون اولیه هجری، مسجد محل پرورش و خاستگاه تفکرات بزرگی شد که در قرون بعد، علوم اسلامی را شکل داد و به اوج رسانید. جویندگان دانش از نقاط مختلف به مساجد کشیده شدند و به تدریج در حجره‌ها سکنی گزیدند؛ لذا مسجد دیگر نمی‌توانست نیازهای آموزشی را برآورد. وقتی تعداد کودکان تحت تعلیم بیش از پیش افزایش یافت، آموزش کودکان به تدریج، از مسجد جدا و در محل‌ها و گذرهای دورتر تشکیل گردید و در مکتب‌ها متمرکز شد. به هر صورت، علت جدایی مکتب از مسجد را کثرت دانش‌آموزان و کمبود محل مناسب و نیز عدم رعایت طهارت توسط کودکان ذکر کرده‌اند. از قرن چهارم به بعد، از آنجایی که پاره‌ای از مدرّسان، بحث و گفتگو و مناظره را خلاف احترام به مساجد و آنجا را مخصوص نماز، عبادت و راز و نیاز می‌دانستند، محل تعلیم و تعلم را در مدارس قرار دادند و از آن تاریخ به بعد، بر تعداد مدارس اندکی که در شهرها وجود داشت، افزوده گردید (سامی، ۱۳۵۲: ۳۵، ۳۸).

مدرسه: در زمان سامانیان از پرتو آزاداندیشی سامانیان و روحیه تسامح مذهبی ایشان، استعدادها مجال شکوفایی یافت و اظهار آراء و ابراز عقاید برای پیروان همه‌ی ادیان و مذاهب، و هر گونه گرایش آزاد گردید و نهال سیره‌ی بزرگداشت دانش و دانشیان بالیدن گرفت. این زمان، زمان پدیده‌های نوین علمی در تمام رشته‌ها و بسیاری از زمینه‌ها از جمله در تأسیس کتابخانه‌ی بزرگ بخارا و نخستین نهادهای آموزشی به‌نام مدرسه، در قلمرو سامانیان بود. مدرسه به مثابه نهاد مستقل و سازمان یافته آموزشی، نخستین بار در زمان سامانیان پا گرفته است. گزارش‌های متعددی حکایت از وجود مدارس در شهرهای قلمرو سامانیان دارد. عموم منابع تاریخی، شهر نیشابور را که در قرن چهارم بزرگ‌ترین شهر خراسان بود، مهد نخستین مدارس دانسته‌اند. این مراکز از اواخر سده‌ی سوم هجری بنیادی روزافزون یافت و دامنه‌اش به تدریج دنیای اسلام را فراگرفت و از آن پس از ماوراءالنهر در خاور تا آندلس در باختر دنیای اسلام، مدارس بسیار و برخوردار از پشتوانه‌ی مالی موقوفات شخصی یا دولتی تأسیس گردید و شهرهای دیگری مانند بلخ، سبزوار، بخارا و هرات نیز از مراکز علمی این دوره محسوب

می‌شوند. آورده‌اند که ربع جمعیت شهر بلخ را روحانیون و فقها و اعضای خانواده آنها و طلاب تشکیل می‌دادند. وجود مهم‌ترین مراکز علمی در این دوره در ایران بویژه بخش شرقی کشور، نشانه توجه مردم این مرز و بوم به علوم و احترام آنان به علما و پیشینه غنی فرهنگ و تمدن آنها است. دایرةالمعارف مذهب و اخلاق، خراسان را مهد اولین مدرسه در جهان اسلام می‌داند، اما اشاره به نام مدرسه‌ای خاص نمی‌نماید. (سلطان‌زاده، ۱۳۶۴: ۹۴). مدرسه ابوحفص فقیه در بخارا ظاهراً کهن‌ترین بنیاد آموزشی است که در طلیعه امارت سامانیان تأسیس شده است. ابواسحاق ابراهیم بن محمود قطان نیشابوری (۲۹۹ق.)، فقیه مالکی را می‌توان پرچم‌دار نهضت تأسیس مدارس در نیشابور دانست. از دیگر مدارس نیشابور، مدرسه بیهقی است که ابوالحسن محمد بن شعیب بیهقی (۳۲۴ق.) فقیه و مدرس شافعی آن را در کوی سیار این شهر پایه‌گذاری کرد (بیهقی، ۱۳۴۸: ۱۵۸؛ حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۰۷). مدرسه فارجک در بخارا، در سال ۳۲۵ ق. ۹۳۶م. وجود داشته است (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۳۱). بعضی مدارس، مانند دارالسنه یا مدرسه ابوبکر احمد بن اسحاق صبغی نیشابوری (۳۴۲ق.) خاص ترویج دانش حدیث بود. مصطفی جواد (۱۳۷۵ق، ج ۴: ۵۰۵)؛ مورخ متبحر عراقی، نخستین مدرسه‌ای را که به‌عنوان قدیمی‌ترین مدرسه ذکر کرده مدرسه ابن حبان بستی (۳۵۴ق.) است و محمد اسعد طلس ضمن تأیید این نظر می‌گوید که قدیمی‌ترین متن تحقیقی تاریخی که از مدرسه نام برده است آن است که استنفلد^۱ تحقیق کرده و درباره امام شافعی ابوحاتم بستی است که در آن مدرسه انبار، کتابخانه و اتاق‌هایی برای طلاب قرار داده بودند (طلس، ۱۹۵۷: ۱۲۲-۱۲۳؛ ساکت، ۱۳۵۵: ۱۳۶). از دیگر مدارس قلمرو سامانیان، مدرسه ابومحمد حسین بن علی ملقب به ناصر کبیر از حاکمان دولت علویان زیدی طبرستان که در آمل مدرسه‌ای ساخت و خود در آن‌جا به تدریس فقه، حدیث، شعر و ادب پرداخت (آملی، ۱۳۴۸: ۱۱۰). مدرسه ابواسحاق اسفراینی، مدرسه طابران طوس، مدرسه ابوبکر بستی، مدرسه ابن فورک اصفهانی در نیشابور، مدرسه صاعديه نیشابور، مدرسه ابوحسان قرشی، مدرسه بدر بستان، مدرسه محمد الحمشاد در بوزجان، بستی،

مرورود و در غزنه نیز مدارس بر پا بود (قشیری، ۱۳۵۴: ۱۹؛ عتبی، ۱۳۴۵: ۴۰۳، ۴۴۲؛ بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۲۲؛ بیهقی، ۱۳۴۸: ۲۵۰؛ محقق، ۱۳۶۵: ۲۲۶). در استقراء از مدارک اسلامی چنین بر می‌آید که سرزمین عراق بیش از سایر بلاد اسلامی، منهای مشرق زمین و خراسان، دارای مدارس و نیز به تبع آن کتابخانه بوده است (فدایی، ۱۳۶۹: ۱۴۱). اولین مدارس نیز بر اساس معماری مساجد بنا گردیده است. این نظام آموزشی که از ابتدا برای جویندگان علم و دانش تسهیلاتی از جمله آموزش رایگان، مسکن و کمک هزینه از محل موقوفات در نظر گرفته بود به مدرسه منتقل گردید، به گونه‌ای که می‌توان گفت مساجد در ابعاد علمی و فرهنگی به نام مدرسه تأسیس گردید. تا قرن چهارم هجری، اساس ساختاری آموزش عالی را همان حلقه‌ها تشکیل می‌دادند. در این حلقه‌ها یا مجالس، علوم دینی و فلسفه تدریس می‌شد. در تعیین تاریخ، تأسیس اولین مدرسه و نام مؤسس آن، مورخان مسلمان متفق‌الرأی نیستند؛ ظاهراً یکی از اولین مدارس به طور اخص، مدرسه‌ی ابوحاتم بستنی در شرق ایران است. ابوحاتم بستنی (۲۷۷ - ۳۵۴ ق.) در زادگاه خود مدرسه‌ای مجهز به کتابخانه، مسکن و هزینه تحصیلی برای طلاب تأسیس کرد (صدیق، ۱۳۱۶: ۳۳۸).

پتروشفسکی^۱ (۱۳۵۰: ۱۰۱) در کتاب خود راجع به تأسیس اولین مدارس می‌نویسد: نوع و نمونه‌ی ویژه‌ی مدارس علمیه اسلامی در قرن چهارم (دهم میلادی) در منطقه شرق امپراتوری اسلامی، یعنی خراسان به وجود آمد و به دنبال آن در غرب امپراتوری هم توسعه یافت. بدین ترتیب، مدرسه با ویژگی‌های منفرد و غیررسمی در خراسان ظاهر گردید. هر مدرسه نام مؤسس‌اش و یا نام یک استاد معروف را که در آن تدریس می‌نمود به خود می‌گرفت. این مدارس هیچ‌گونه ویژگی رسمی نداشتند. تنها با تأسیس نظامیه‌ها به دست خواجه نظام‌الملک در سال ۴۵۵ هجری، مدرسه ویژگی رسمی و نهادی به خود گرفت.

خانه و دکان علما: از دیگر مراکز نشر دانش و انجمن دانشجویان حدیث و دیگر علوم اسلامی، خانه و دکان علما بود. علما و دانشمندان هر یک در خانه و مدرسه خود

به جمع‌آوری کتاب‌ها می‌پرداختند. چنان‌که در خانه ابونصر محمد بن مسعود عیاشی (۳۲۰ق.)، فقیه و مفسر امامی در سمرقند، جمعی به استنساخ، برخی به مقابله و گروهی به قرائت یا تعلیق اشتغال داشتند. دکان ابوبکر محمد بن عبدالله صبغی نیشابوری (۳۴۴ق.) فقیه شافعی، در مربعه کرمانیان نیشابور، انجمن دانشمندان و محدثان بود و ابوعبدالله بن یعقوب در آستانه در می‌نشست و برای مردم حدیث می‌خواند (سمعانی، ۱۳۸۲ق، ج ۸: ۲۷۹؛ سبکی، بی تا، ج ۲: ۱۶۸؛ فارسی، ۱۳۶۲: میکروفیلم به شماره های ۸۰۷ و ۲۵۳۸: ۸۰۷ ب ۵۴). ابومحمد عبدالله بن محمد بن نصر رازی، از وراقان بوده که در راسته وراقان سمرقند دکان داشته و در آن‌جا حدیث می‌کرد (نسفی، ۱۴۱۲ق.: ۱۹۷-۱۹۶). کتاب‌فروشان آن دوره افرادی باسواد بودند و دکان‌های آن‌ها مرکز تجمع شعرا، فلاسفه، اطبا، منجمین و به‌طور کلی افراد اهل مطالعه و کتاب بود که برای بحث و گفتگو و گرفتن و خریدن کتاب به آن‌جا می‌آمدند. (فرای، ۱۳۵۸: ۹۰). بیشترین نهادهای غیررسمی و خصوصی آموزشی در این دوره خانه‌های دانشمندان بوده است که بنا به ملاحظات شخصی و یا سیاسی، به دور از دخالت حکمرانان و تفتیش و تجسس عاملان آنان به تعلیم شاگردان و پیروان خود می‌پرداختند. در این خانه‌ها، انتخاب استاد و دانشجو و کتاب درسی و رشته‌ی تحصیلی آزاد بود و استاد با استقلال کامل معلومات خود را بدون محدودیت زمانی و مکانی به دلخواه و یا پیشنهاد شاگردان به آنان انتقال می‌داد. از جمله پدر بوعلی سینا که برای آموختن منطق به بوعلی، استاد علی ناتلی را به منزل خود دعوت کرد (بیهقی، ۱۳۴۸: ۴۰). هم‌چنین ابوسعید ابوالخیر در ابتدای شروع به تحصیل به خانه ابومحمد غنازی که خود از مشاهیر قراء خراسان بود رفت و به قرائت قرآن پرداخت، ادبیات عرب را نزد ابوسعید غنازی، فقه را نزد ابوعبدالله خضری و ابوبکر قفال مروزی آموخت و صحیح البخاری را از ابوعلی شبوبی از فقهای برجسته مرو سماع کرد و نزد ابوعلی زاهر بن احمد فقیه از علمای بزرگ عصر به تکمیل تحصیلات خود پرداخت (محمد بن منور، ۱۳۴۸، ج ۱: ۲۲۸، ۲۲ و ۳۱). ابوعلی سینا که در دوره فرمانروایی سامانیان در بلخ بوده می‌گوید بازار کتابفروشان بخارا بی نظیر بوده و اغلب

کتابفروشان آن دوره، افراد باسوادی بودند و دکاکین آن‌ها مرکز تجمع شعرا، فلاسفه، اطبا، منجمین و افراد دیگری بوده که برای مباحثه به آن جا می‌آمدند (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۳۴-۲۳۵).

خان و رباط: خان^۱ (تیم یا کاروانسرا) از دیگر محل‌ها بود که دانش‌دوستان در آن جا گرد می‌آمدند. رباط نیز گاه مترادف با خان به کار رفته و گاهی منظور پایگاه مرزی است که غازیان و مجاهدان در آن حضور می‌یافتند. چنین رباط‌هایی در ناحیه سمرقند به فراوانی وجود داشت و علما در آن به تدریس و تحدیث می‌پرداختند. از جمله این رباط‌ها، رباط‌های کرانه جنوب، رباط ذوالکفل، رباط افراوه در ابیورد، رباط کوفن، رباط ابوالقاسم میکالی (میان نیشابور و قهستان)، رباط سهیل، رباط فاروق در ناحیه کوار نیشابور (شیخ امام ابوالحسن علی بدالکواری) که در آن جا چهل سال مشغول به عبادات و تدریس مشغول بود (مقدسی، ۱۳۶۱: ج ۲، ۴۸۲-۴۸۸؛ جنید شیرازی، بی تا: ۵۲۸).

حظیره‌ها: گاهی مجلس درس و املا در موضعی به نام حظیره تشکیل می‌شد که طبق تحقیقات در اصل دیوار بستنی بوده که از چوب یا هیزم ساخته شده که گوسفند و شتر را در آن جای می‌دادند، ولی از مجاری استعمال این کلمه در کتاب السیاق لتاریخ النیشابور و منتخب مشیخه سمعانی^۲ مستفاد می‌شود که مقصود از آن قبرستانی است که به دیواری محصور شده باشد و یا گنبدی بوده باشد که مخصوص دفن اموات از خاندان خاص، چنان‌که از تعبیره حظیره آل سمعانی که در سنجدان^۳ مرو بود و نام آن در منتخب مشیخه سمعانی آمده است، معنی همین مستفاد می‌گردد. در کتاب السیاق در شرح حال اسماعیل بن عبدالله بن موسی بن سعید ابوالفتح الساوی اشاره می‌کند که وی قبل از نماز در روز جمعه از حظیره منسوب به ابی الشمام املا داشته است (قشیری، ۱۳۵۴: ۲۱؛ فارسی، ۱۳۶۲: میکروفیلم به شماره های ۸۰۷ و ۲۵۳۸: ۸۰۷ ب ۸۳ و ۵۴).

۱. واژه‌ای فارسی، کهنسال و با معانی گوناگون و از آن جمله سرای و کاروانسرای، در واژگان بازار در ایران بیشتر کاربرد تاریخی دارد و در متون جغرافی‌نویسان اسلامی قرن‌های چهارم و پنجم، برای بازار شهرهایی مانند ری، نیشابور، اهواز، و کازرون به کار رفته تعریف کرده است (دانشنامه جهان اسلام، ذیل "خان").

۲. منتخب مشیخه سمعانی منظور قسمتی از کتاب شیخ سمعانی است.

۳. سنجان است که معرب سنگان. قریه‌ای بود بر دروازه شهر مرو که آن را ورسنگان می‌گفتند (لغت نامه دهخدا، ذیل "سنجدان") قصبه‌ای است بخراسان) فرهنگ فارسی معین، ذیل "سنجدان")

خانقاه یا دویره^۱: خانقاه محل اقامت و خلوت و عبادت صوفیان بوده است. در شرق ایران در قلمرو سامانیان، خانقاه منحصراً به متکلمان و زاهدان فرقه کرامیه تعلق داشت و گروه‌های کرامی که بیشتر از همه در خراسان به هم رسیدند و در بین‌النهرین، جرجان و طبرستان پیروانی داشتند، دارای خانقاه‌های خاصی بودند. در بنای خانقاه‌ها نظر بر این بوده که سیاحان و صوفیان که سفر در آفاق جزو معتقدات غالب آنان بوده، در طول سیاحت و سفر خودشان پناهگاه و طعام داشته باشند. در دوره سامانیان به دلیل گسترش مسائل عرفانی و انتشار تصوف در خراسان، تقریباً در غالب شهرهای منطقه خراسان مرکزی خانقاه وجود داشته است (محمد بن منور، ۱۳۴۸، ج ۱: ۲۵، ۲۹، ۶۲). از مهمترین این مراکز، خانقاه حسن بن یعقوب نیشابوری معروف به حداد (۳۳۶ق.) است که مدرسه‌ای در مجاورت یا درون آن وجود داشته است (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۵۹). ابن حبان بستنی (۳۵۴ق.) نیز در خانقاه خود در نیشابور به تدریس تألیفات خویش، که عمدتاً در حدیث بود، می‌پرداخت (سمعانی، ۱۳۸۲ق، ج ۲: ۲۲۵؛ سبکی، بی تا، ج ۳: ۱۸۳). ابوسعید ابوالخیر از سرامدان صوفیان و مشایخ خانقاه این دوره است. دارای خانقاه بوده است که به خانقاه ابوسعید ابوالخیر معروف بوده از دیگر خانقاه‌ها خانقاه صندوقی، خانقاه طرسودی، خانقاه محمود، خانقاه سلمی، خانقاه بیهقی، خانقاه محمود طوسی، خانقاه سراوی در نسا، مربوط به شیخ احمد نصر از کبار مشایخ و ... که می‌توان اشاره کرد (مقدسی، ۱۳۶۱: ج ۲؛ ۴۸۲ تا ۴۸۸؛ فارسی، ۱۳۶۲: میکروفیلم به شماره های ۸۰۷ و ۲۵۳۸: ۸۰۷ ب ۱۰ تا ۱۱؛ محمد بن منور، ۱۳۴۸، ج ۱: ۷۷؛ بیهقی، ۱۳۴۸: ۱۴۹). از این شواهد بر می‌آید که برخی خانقاه‌ها در تلفیق علم طریقت با آموزش علوم دینی، که صوفیه آن را علوم ظاهر می‌خواندند، نقش داشته‌اند. به جز این‌ها، خانقاه‌های بسیاری در نیشابور و دیگر شهرهای سرزمین سامانیان برپا بوده است. **صفا:** ایوانی مسقف بود که در کاخ‌ها و خانه‌ها مشرف بر میدان‌ها برای جلوس موقت ساخته می‌شد. هم‌چنین نشستگاه و محل اقامت صوفیان خانقاه یا نیازمندان بود که در آن جا سکنی می‌گزیدند. امیر ابوالمظفر محمد بن لقمان بن نصر (۳۲۰ق./۹۳۲م.) از بزرگان

۱. به معنی خانقاه (فرهنگ فارسی عمید، ذیل "دویره")

دودمان سامانی بود که در سمرقند صفه‌ای برای طالبان علم ساخت و اوقافی بسیار برای نگهداری بنا و رفع نیاز طلبه حدیث اختصاص داد (ابن نقطه، ۱۴۰۸ق، ج ۳: ۱۲۲).
کتابخانه‌ها: کتاب و کتابخانه از گذشته‌های دور تاکنون نماد رشد و گسترش دانش و فرهنگ در میان جوامع و ملل گوناگون بوده است. در دوران اسلامی که سرزمین ایران، به مدت چندین قرن، پیشتاز و پرچمدار فرهنگ و تمدن اسلامی بوده است، و فور کتابخانه‌های مختلف در سرتاسر ایران به چشم می‌خورد. در شهرهای تحت حکومت سامانیان نیز کتابخانه‌های زیادی وجود داشته که از یک سو، ابزار تحقیق و بحث علمی را فراهم می‌ساخت و از سوی دیگر، بنیادی آموزشی بود که استادان و دانشجویان را پیرامون هم گرد می‌آورد و در آن به بحث و تدریس می‌پرداختند. افرادی با عنوان وراق یا ناسخ در مقابل اخذ اجرت از کتاب‌ها نسخه بر می‌داشتند (سمعانی، ۱۳۸۲ق، ج ۱۳: ۸) و به کوشش آنان، شمارگان کتاب افزایش می‌یافت. برخی محدثان و نویسندگان از این راه گذران زندگی می‌کردند. در کتابخانه امرا و سلاطین نیز کتاب‌های علمی بسیاری وجود داشته که دانشمندان در آنجا به مطالعه و تحقیق می‌پرداختند. از جمله کتابخانه مهم، کتابخانه دربار سامانیان در بخارا که یکی از غنی‌ترین و باشکوه‌ترین کتابخانه‌های جهان اسلام است که ابن سینا در حدود سال ۳۸۷ق. / ۹۹۷م. در آن به مطالعه و تحقیق پرداخت و به گفته وی، قبل و بعد از آن ماندنش را ندیده است؛ اما متأسفانه کمی بعد این کتابخانه آتش گرفت (یاقوت حموی، ۱۳۵۵ق، ج ۳: ۱۰۷۲؛ ابن خلکان، ۱۳۹۸ق، ج ۲: ۱۵۸).

گذر: در محله‌های مختلف سمرقند، گذرهای فروانی وجود داشته است که نسفی از آنها با عنوان "سکه" یاد کرده است. هر یک از این گذرها، دارای نام و عنوانی خاص بوده که برخی از آنها به دلیل سکونت، محل تدریس و یا دفن شخص خاص، به نام همان فرد معروف شده بود. از کتاب القند بر می‌آید که در سده‌های اولیه، برخی از محدثان در خانه‌هایی که هر یک در گذری قرار داشت، به نقل حدیث می‌پرداختند. همانند گذر لیث، محل سکونت ابومحمد رجاء بن مرجی حافظ مروزی در ۲۴۹ق، گذر یزید، این گذر در محله باب‌دستان کنار گذر صالح قرار داشت و اقامتگاه ابوعبدالرحمن عبدالله بن

حماد آملی در سال ۲۶۹ق بود. گذر رزک، محل تدریس ابوالقاسم علی بن محمد خازنی قمی رازی در سال ۳۸۴ق. بود (نسفی، ۱۴۱۲ق: ۱۹۶-۱۹۷).

دارالعلم: از دیگر مکان‌های آموزش، دارالعلم‌ها بوده است. دارالعلم عبارت بود از مؤسساتی که به‌وسیله افرادی تأسیس می‌شد و در آن جا وسایل لازم برای مطالعه و تحقیق در سطح بالا فراهم می‌گردید و معمولاً دارای کتابخانه ویژه‌ای بود و حجره‌هایی جهت سکونت دانش‌پژوهان. چه بسا استاد یا استادانی هم در آن جا بودند که دانش‌پژوهان از راهنمایی آنان استفاده می‌کردند و حتی در بعضی از این مؤسسات، مخارج دانش‌پژوهان نیز تأمین می‌شد. تأسیس این‌گونه مراکز به‌دنبال ایجاد کتابخانه‌ها بوده است (ثواقب، ۱۳۸۱: ۱۷۲).

بیمارستان‌ها و مدارس طب: از دیگر سازمان‌های علمی که در میان مسلمانان دارای اهمیت بود، بیمارستان‌ها و مدارس طب است. بیمارستان‌های اسلامی به منزله همان دانشکده‌های پزشکی علمی نوین، کلینیک به‌شمار می‌رود. مسلمانان از دیرباز به اهمیت بیمارستان‌ها از لحاظ صلاحیت تعلیم در زمینه دانش پزشکی پی برده بودند و قسمت عمده تعلیمات پزشکی بالینی یا طب عملی در بیمارستان‌ها داده می‌شد. بسیاری از بیمارستان‌ها کتابخانه و مدرسه‌ای برای تأمین این منظور در ضمیمه داشتند. از آن جا که حالات مختلف بیماری برای دانشجویان مشهود و داروها نیز در دسترس و فراوان بود، بیمارستان‌ها علاوه بر معالجه بیماران، دانشکده‌های پزشکی هم بودند. فعالیت در زمینه تأسیس مراکز بیمارستانی از قرن چهارم هجری آغاز گردیده است (همان: ۱۷۵-۱۷۶).

نتیجه

از آن چه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت دوره حکومت سامانیان، دوره رستاخیز فرهنگی ایران می‌باشد. اوضاع ایران از نظر علمی و فرهنگی به اوج اعتلای خود رسید. امرای سامانی علاقه زیادی به علم و فرهنگ، آداب و رسوم و حفظ سنن ایرانی داشتند. در این دوره، زبان و ادبیات فارسی که بعد از حمله اعراب به ایران از رونق افتاده بود، احیاء گردید و رشد

و گسترش یافت. تنوع مراکز آموزشی و علمی شدن شهرهای خراسان بزرگ در قلمرو سامانیان، باعث شکوفایی علم کلام اسلامی، جنبش اسماعیلیه، معتزله و رونق محفل اخوان الصفا و ... شد. امیران سامانی، وزیران دانشمند و دانش‌پرور آنان، هم‌چون خاندان‌های بلعمی، جیهانی و عتبی به تشویق و حمایت علما و ادبا و شعرا دست زدند و توانستند محیطی بسیار مساعد برای پیشبرد اهداف علمی فراهم آورند که این زمینه مناسب، علاوه بر پایتخت و شهرهای بزرگ و مشهور، بسیاری از شهرها و روستاهای کوچک خراسان و ماوراءالنهر را در بر می‌گرفت و آن‌ها را به کانون‌های فرهنگ و دانش مبدل می‌ساخت، به گونه‌ای که مجالس درس و وعظ، محافل شعر و ادب و کرسی‌های علمی فراوانی در جای جای این سرزمین بر پا گشته بود. قلمرو سامانیان در این زمان، به مثابه یک مدرسه بزرگ علم و دانش بود. رواج علم و دانش در این دوران در سرزمین‌های تحت کنترل سامانیان، به گونه‌ای بوده است که به‌عنوان پایگاه علم از آن یاد شده است. در باب قلم و مترجمان، تعداد زیادی کتاب علمی از زبان سانسکریت، یونانی، سریانی و پهلوی به زبان عربی برگردانده شد و در دسترس شیفتگان علم قرار گرفت. در علوم و فنون اسلامی، ایرانیان به‌قدری کار کردند که اگر علومی که به اسم عرب معروف است اعم از تفسیر، حدیث، الهیات، فلسفه، طب، تراجم و حتی صرف و هر آن‌چه که ایرانیان در این مباحث نوشتند را مجزا کنید، بهترین قسمت آن علوم از بین می‌رود. به جرأت می‌توان گفت که فقط در دوره کوتاه تاریخ سامانیان به اندازه تمام دنیای قرون وسطی شاعر، نویسنده، ادیب، سیاستمدار، حکیم، فیلسوف، ریاضی‌دان، منجم، پزشک و دانشمندانی هم چون محمد بن موسی خوارزمی، زکریای رازی، ابوحنیفه دینوری، ابن خردادبه، احمد بن عبدالله حاسب مروزی، فضل بن حاتم نیری، ابونصر محمد فارابی، رودکی، شهید بلخی، دقیقی، طوسی، فردوسی، ناصر خسرو، ابوریحان بیرونی، ابوعلی سینا و ... پدیدار می‌شوند. دست پروردگان عصر سامانی با هیچ کدام از ادوار تاریخ ایران اسلامی قابل قیاس نیست. اگر فهرست کاملی از نخبگان و اندیشمندان و صاحبان فکر در ایران تهیه شود مشخص می‌شود که قسمت اعظم آن اختصاص به قرن چهارم و خراسان عهد سامانیان دارد. در کنار همه این‌ها، فضای آزاداندیشی و خردورزی و تسامح و تساهل فکری پدید آمده در

این دوران، از عوامل بسیار مهم در شکوفایی و رونق علمی و فرهنگی محسوب می‌شد.

منابع

۱. آملی، اولیاءالله (۱۳۴۸). *تاریخ رویان*. به تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲. ابن بلبان، علی (۱۴۰۸ق.). *الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان*، ج ۱. بیروت: بی‌نا.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۲۷ق.). *مقدمه ابن خلدون*، ج ۲. با تصحیح ابراهیم بن حسن قیومی. مصر: مطبعه المشرفیه.
۴. ابن خلکان، احمد بن محمد (۱۳۹۸ق.). *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، ج ۲. به کوشش احسان عباس. بیروت: دینا.
۵. ابن نقطه، محمد بن عبدالغنی (۱۴۰۸ق.). *تکلمه‌الاکمال (ابن ماکوله)*، ج ۳. تحقیق عبدالقیوم عبدرب البنی. مکه: جامعه ام‌القری، معهد البحوث العلمیه و احیاء التراث الاسلامی، مرکز احیاء التراث الاسلامی.
۶. اشپولر، برتولد (۱۳۴۹). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*. ترجمه جواد فلاطوری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۷. براون، ادوارد (۱۳۵۷). *تاریخ ادبی ایران*، ج ۱. ترجمه علی‌اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر.
۸. برتلس، یوگنی ادواردویچ (۱۳۷۵). *تاریخ ادبیات فارسی*، ج ۱. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: هیرمند.
۹. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۷۳). *تاریخ‌نامه طبری*، ج ۳. تحقیق محمد روشن. تهران: البرز.
۱۰. بهمنیار، احمد (۱۳۵۵). "سبک نگارش و تألیف". *یغما*، ش ۳۳۳ (خرداد): ۱۶۱-۱۶۴.
۱۱. بیهقی، علی بن زید (۱۳۴۸). *تاریخ بیهقی*. با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار؛ با مقدمه محمد بن عبدالوهاب قزوینی. تهران: کتابفروشی فروغی.

۱۲. بیهقی، محمد بن حسین (۱۳۵۶). تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی.
۱۳. پتروشفسکی، ایلیا پاولوویچ (۱۳۵۰). اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام.
۱۴. ثواقب، جهانبخش (۱۳۸۱). سیر آموزش در میان مسلمین. تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه؛ اسوه.
۱۵. ثعالبی، عبدالملک بن محمد (۱۳۹۳ق.). یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر. به تحقیق محمد یحیی الدین عبدالحمید. بیروت: دارالفکر.
۱۶. جنید شیرازی، معین الدین جنید بن محمود (بی تا). شدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار. حواشی و تعلیقات محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی. تهران: بی نا.
۱۷. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (۱۳۷۵). تاریخ نیشابور. ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری. به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
۱۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۱). لغت نامه فارسی. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا.
۱۹. راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). تاریخ اجتماعی ایران. تهران: نگاه.
۲۰. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴). روزگاران ایران، ج ۱. تهران: سخن.
۲۱. ساکت، محمدحسین (۱۳۵۵). جایگاه دانش در جهان اسلام. مشهد: کانون نشر کتاب.
۲۲. سامی، علی (۱۳۵۲). "سیر دانش و فرهنگ ایران در ادوار مختلفه بعد از اسلام، مساجد بزرگ نخستین مراکز و مجامع درسی در سده های نخستین اسلام". هنر و مردم، دوره ۱۱، ش ۱۲۶ (فروردین): ۳۵-۴۹.
۲۳. سبکی، عبدالوهاب بن علی (بی تا). بقات الشافعیه الکبری، ج ۲ و ۳. به کوشش محمود محمد طناحی و عبدالفتاح محمد حلو. قاهره: دارالاحیاء الکتب العربیه.
۲۴. سلطانزاده، حسین (۱۳۶۴). تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون. تهران: آگه.

۲۵. سمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۳۸۲ق.). الانساب. اعتنی بتصحیحه و التعلیق علیه عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی. حیدرآباد دکن: مجلس دائرهالمعارف العثمانیه.
۲۶. صدیق، عیسی (۱۳۱۶). تاریخ مختصری از تعلیم و تربیت در ایران. تهران: مطبعه روشنایی.
۲۷. ----- (۱۳۵۴). تاریخ فرهنگ ایران. تهران: امیرکبیر.
۲۸. صفا، ذبیح الله (۱۳۵۶). خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران. تهران: امیرکبیر.
۲۹. ضمیری، محمدعلی (۱۳۶۷). تاریخ آموزش و پرورش اسلام. تهران: سمت.
۳۰. ضوابطی، مهدی (۱۳۵۹). پژوهشی در نظام طلبگی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۱. طلّس، محمداسعد (۱۹۵۷م.). التّربیه و التّعلیم فی الاسلام. بیروت: دارالعلم للملایین.
۳۲. عتبی، محمد بن عبدالجبار (۱۳۴۵). تاریخ یمینی. ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی. به اهتمام جعفر شعار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۳. عزتی، ابوالفضل (۱۳۵۶). آموزش و پرورش اسلامی. تهران: بعثت.
۳۴. علاقمند، علی (۱۳۶۳). جامعه‌شناسی آموزش و پرورش. تهران: امیرکبیر.
۳۵. عمید، حسن (۱۳۵۱). فرهنگ عمید: شامل واژه‌های فارسی و لغات عربی و اروپایی مصطلح در زبان فارسی و اصطلاحات علمی و ادبی. تهران: جاویدان.
۳۶. عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر (۱۳۳۵). نصیحت‌نامه معروف به قابوس‌نامه. با مقدمه و حواشی امین عیدالمجید بدوی. تهران: کتابفروشی ابن سینا.
۳۷. غفوروف، باباجان (۱۳۷۶). "علل اوجگیری و سقوط سامانیان". ترجمه میرزا ملاحمد. ایران شناخت، ش ۶ (پاییز): ۱۴۶-۱۵۷.
۳۸. غنیمه، عبدالرحیم (۱۳۲۷). تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی. ترجمه نورا... کسای. تهران: دانشگاه تهران.
۳۹. فارسی، عبدالغافر بن اسماعیل (۱۳۶۲). تاریخ نیشابور المنتخب من السیاق. انتخاب

- ابواسحق ابراهیم بن محمد بن الازهرالصریفینی؛ اعداد محمدکاظم المحمودی. قم: جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه.
۴۰. فدایی، غلامرضا (۱۳۶۹). "نخستین کتاب و کتابخانه در تاریخ اسلام". کیهان/اندیشه، ش ۳۱ (مرداد و شهریور): ۱۳۳-۱۴۶.
۴۱. فرای، ریچارد نلسون (۱۳۵۸). عصر زرین فرهنگ ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش.
۴۲. فرشاد، مهدی (۱۳۷۶). تاریخ مهندسی ایران. تهران: بلخ.
۴۳. قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۵۴). رساله قشیری. ترجمه بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴۴. کشاورزی، محمدعلی (۱۳۸۲). تاریخ آموزش و پرورش در ایران و اسلام. تهران: روزبهان.
۴۵. متز، آدام (۱۳۶۴). تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۱. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: امیرکبیر.
۴۶. محتشم، حسن (۱۳۷۸). "نقش سامانیان در احیای زبان فارسی". در: نامه آل سامان: مجموعه مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان. به کوشش علی‌اصغر شعردوست و قهرمان سلیمانی. تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان. ۷۲۰-۷۳۸.
۴۷. محقق، مهدی (۱۳۶۵). یادنامه ادیب نیشابوری. ترجمه جمال‌الدین شیرازیان. تهران: دانشگاه تهران.
۴۸. محمد بن منور، محمد (۱۳۴۸). اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگاه.
۴۹. محمدی، محمد (۱۳۵۲). "سیر اندیشه و علم در جهان اسلام تا زمان ابوریحان و پس از او". مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۱۳-۱۶ (بهار): ۱-۲۵.
۵۰. محمدی، محمد (۱۳۸۷). دانشنامه جهان اسلام. زیر نظر غلامعلی حدادعادل؛ معاون علمی حسن طارمی‌راد. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

۵۱. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۴). *مروج الذهب فی معادن الجوهر*، ج ۲. مترجم ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
۵۲. مصطفی جواد (۱۳۷۵ق.). *الثقافه العقلیه و الحالات الاجتماعیه فی عصر الرئيس ابن علی بن سینا*، ج ۴. بغداد: الجمع العلمی العراقی.
۵۳. معین، محمد (۱۳۸۱). *فرهنگ فارسی*، ج ۲. تهران: نشر سرایش.
۵۴. مقدسی، محمد بن احمد (۱۳۶۱). *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*. ترجمه علینقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۵۵. منیرالدین، احمد (۱۳۸۶). *نهاد آموزش اسلامی*. آموزش و پرورش اسلامی و پایگاه اجتماعی دانشمندان تا سده پنجم هجری در پرتو تاریخ بغداد خطیب بغدادی. ترجمه محمدحسین ساکت. مشهد: آستان قدس رضوی.
۵۶. ناجی، محمدرضا (۱۳۷۸). "فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان". در: نامه آل سامان: مجموعه مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان. به کوشش علی اصغر شعر دوست و قهرمان سلیمانی. تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان. ۷۳۸-۷۲۰.
۵۷. نخستین، مهدی (۱۳۶۷). *تاریخ سرچشمه‌های اسلامی آموزش و پرورش غرب*. مشهد: آستان قدس رضوی.
۵۸. نرشخی، محمد بن جعفر (۱۳۵۱). *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی. تلخیص محمد بن زفر بن عمر. تصحیح و تحشیه محمدتقی مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۵۹. نسفی عمر بن محمد (۱۴۱۲ق.). *القند فی ذکر علما سمرقند*. به کوشش محمد فاریابی. عربستان: بی نا.
۶۰. نصر، حسین (۱۳۵۹). *علم و تمدن در اسلام*. ترجمه‌ی احمد آرام. تهران: خوارزمی.
۶۱. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۵۵ق.). *معجم الادب*، ج ۳. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

and the Revival of the Civilization of Iranian people. Dushanbe:
Erfan.



شېرشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی